

• دریافت ۹۱/۰۷/۸

• تأیید ۹۱/۰۹/۷

دوره‌بندی در تاریخ ادبی (پیشینه، خاستگاه‌های فلسفی و کارکردها)

ناصرقلی سارلی*

چکیده

مطالعات تاریخی، در میان شیوه‌های طبقه‌بندی اطلاعات تاریخی، بیش از همه به دوره‌بندی‌گرایی دارند. دوره‌بندی، اطلاعات تاریخی را در محور زمانی بخش‌بندی می‌کند. نوشته حاضر، پیشینه، بنیادهای فکری-فلسفی و کارکردهای دوره‌بندی را در تاریخ، به‌طور عام و در تاریخ ادبی، به‌طور خاص بررسی می‌کند. دوره‌بندی، مفهومی دیرپاست و رویکردها و شیوه‌های آن در گذر زمان دستخوش تحولات بسیار بوده است. روایتی که در این نوشته از این تحولات به دست داده می‌شود، نشان می‌دهد چگونه زمینه‌های کاریست این مفهوم در تاریخ ادبی فراهم آمده است. از این رو، بررسی نسبت میان دوره‌بندی در تاریخ عمومی و تاریخ ادبی ضرورت می‌یابد. مورخان ادبی، دوره‌بندی را در معانی مختلفی به کار می‌برند. این معانی مختلف، از آبخشورهای فکری و فلسفی گوناگونی می‌آیند و درک این بنیادهای فکر و فلسفی، پیش‌درآمد فهم الگوهای ساختاری-اینجا دوره‌بندی-برآمده از آنان است. با آن‌که از اوایل قرن بیستم تلاش‌های بسیاری برای تفکیک حوزه تاریخ ادبیات و نقد ادبی صورت گرفته است، دوره‌بندی به‌عنوان عملی که ساختار کتب تاریخ ادبی را معین می‌کند، خود عملی انتقادی به‌شمار می‌رود و کارکردهایی اساسی در مطالعات ادبی دارد.

کلید واژه‌ها:

دوره‌بندی، تاریخ ادبی، تاریخ، نقد ادبی.

naser.sarli@gmail.com

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی.

درآمد

دوره‌بندی، از لوازم مطالعات تاریخی است. گویا ذهن بشر قادر نیست جریان تاریخ را آن‌گونه مستمر و مداوم که هست، بررسی کند و ناگزیر آن را بخش‌بندی می‌کند. دوره‌بندی در تاریخ ادبی، عملی انتقادی است که تاریخ پیوسته و مستمر ادبیات را به برش‌هایی زمانی تقسیم می‌کند و نوعی وحدت و انسجام درونی به آن نسبت می‌دهد.

در این نوشته خواهیم کوشید ضمن به‌دست دادن توصیفی مختصر اما مفید از تاریخچه دوره‌بندی در تاریخ به طور عام و تاریخ ادبی به‌طور خاص، رابطه دوره‌بندی در تاریخ عمومی و ادبی، معانی دوره‌بندی، خاستگاه‌های فکری و فلسفی آن و کارکردهای آن را بررسی کنیم. نیز می‌کوشیم جنبه‌های انتقادی دوره‌بندی را تبیین کرده، آن را به‌عنوان عملی انتقادی مطرح سازیم و دشواری‌های این عمل انتقادی را نشان دهیم.

دوره‌بندی در تاریخ عمومی و ادبی

دوره‌بندی با وجود نقدهای بنیان‌کنی که بر آن وارد شده است، هنوز مهم‌ترین ایده بخش‌بندی در تاریخ ادبی به شمار می‌رود. با این حال، در ادبیات، دوره‌بندی هرگز مختص تاریخ ادبی نیست، بلکه فراهم کردن شناخت‌نامه (anthology) از شعر یا ادبیات یک کشور یا زبان و نیز برنامه‌های آموزشی ادبیات هم در نهان یا آشکار، طرحی از دوره‌بندی ادبیات عرضه می‌کنند. برای مثال، برنامه درسی رشته زبان و ادبیات فارسی در عرضه متون نظم و نثر، نوعی دوره‌بندی را مفروض می‌گیرد که خالی از مسئله هم نیست.

دوره‌بندی تاریخ ادبی حتی در رشته کتابداری هم حائز اهمیت است. در کتابداری، قرن‌ها را پایه دوره‌بندی تاریخ ادبی قرار می‌دهند. این بدان معناست که در این رشته، تنها طبقه‌بندی آثار ادبی و سهولت دسترسی به آنها ملاک بوده است. روشن است که چنین دوره‌بندی‌هایی، بیشتر جنبه مکانیکی دارد و آگاهانه از کاربرد ملاک‌هایی بر مبنای داوری آثار و مسائلی چون هنجار مشترک پرهیز می‌کند.

اکنون پرسش این است که چه نسبتی است میان دوره‌بندی در تاریخ عمومی و تاریخ ادبی؟ پاسخ رنه ولک به این پرسش آن است که دشوار بتوان درباره دوره‌بندی در تاریخ ادبی جدا از دوره‌بندی در تاریخ عمومی بحث کرد (Wellek, 1973-4: 3/ 481). می‌توان گفت مسئله دوره‌بندی و کاربرد آن در ادبیات، همزمان با دو نوع فلسفه/ نظریه ارتباط دارد: فلسفه/ نظریه تاریخی و نظریه ادبی.

از یک سو، دوره‌بندی، ریشه در نظریه تاریخی دارد. دوره‌بندی، اولویت‌ها، ارزش‌ها و درک ما را از تداوم و تغییر در تاریخ و نیروهایی که سبب‌ساز این دو هستند، بازتاب می‌دهد. نوع تلقی ما از تاریخ و سیر آن، تعیین می‌کند که چرا و چگونه باید آن را به دوره‌هایی تقسیم کرد.

راینهارد در استدلالی نشان می‌دهد که هر نوع دانش تاریخی، دست‌کم به‌تلیوح، گزاره‌ای درباره دوره‌بندی در بردارد: اگر به‌شیوه‌ای بسیار مقدماتی، دانش و پژوهش را تولید گزاره‌های اثبات‌پذیر تعریف کنیم، این امر مستلزم اندیشه دقیق و عمیق درباره گزاره‌هایی مرتبط با دوره تاریخی و اثبات این گزاره‌هاست. حتی اگر بخواهیم به‌شیوه‌ای عملگرایانه و دلبخواهی، دو سال را برای شناسایی محدوده‌های یک بخش از تاریخ در نظر بگیریم، برخی مفاهیم نظری در نهان به گزاره‌های ظاهراً واقعیت‌بنیاد (factual) ما راه خواهد یافت؛ مسئله‌ای که شاید خود مورخ هم متوجه آن نباشد؛ برای مثال، انتخاب دو سال به‌عنوان محدوده‌های کتابی درباره تاریخ یک کشور، ممکن است تصمیمی مطابق سنت و بی‌ضرر تلقی گردد، اما می‌تواند بحث‌هایی را درباره مسائل محدوده مورد نظر ایجاد کند. از این رو، یک برداشت حتی ساده از یک دوره در تاریخ، همیشه نمونه تقلیل‌یافته نظریه تاریخی است (Reinhard, 1997: 281).

نگاهی به الگوهای دوره‌بندی دو-سه قرن اخیر، تأثیر مفاهیم نظری و فلسفه‌های متفاوت تاریخ را نمایان می‌سازد. برای مثال، گرهارد معتقد است دو مفهوم بنیادین تاریخ‌گرایی یعنی ایده تکامل و فردیت تاریخی از یک سو و دو فلسفه تاریخ تحصلی (پوزیتیویستی) و دیالکتیکی از سوی دیگر، پس از رنسانس بیش از سایر اندیشه‌ها و فلسفه‌های تاریخ بر دوره‌بندی تأثیر نهاده‌اند (Gerhard, 1973-4: 3/478). تکامل و فردیت تاریخی از بنیانهای مفهوم دوره ادبی هستند.

دوره‌بندی مطلوب فلسفه تحصلی، خطی و پیش‌رونده است و نمونه کاربست آن را می‌توان در قانون مراحل سه‌گانه پیشرفت تاریخی آگوست کنت (دینی، متافیزیکی و پوزیتیویستی یا علمی) دید، در حالیکه فلسفه دیالکتیکی بر دوره‌بندی مبتنی بر کشاکش، تضاد و تعارض است؛ دو فلسفه‌ای که آثار آن را به‌وضوح می‌توان در مؤلفه‌های برداشت امروزی از دوره ادبی دید.

اما اگر بخواهیم دوره‌بندی را از دیدگاه نظریه ادبی بررسی کنیم، ابتدا باید به پرسشی بزرگ‌تر پاسخ دهیم: آیا نگارش تاریخ ادبی امکان‌پذیر است؟ دیوید پرکینز، در کتابی که این پرسش را در عنوان خود دارد، درباره امکان نگارش تاریخ ادبی ابراز تردید می‌کند. او اگرچه تاریخ ادبی را برای برقراری گفتگویی با گذشته سودمند می‌داند، هشدار می‌دهد که اگر تلاش کنیم گذشته را به‌طور استدلالی بازنمایی کنیم، گذشته ضرورتاً تغییر شکل خواهد داد (Warren, 2000: xiv).

در مقابل چنین دیدگاه‌هایی، گروهی به دفاع از تاریخ ادبی و امکان‌پذیری آن پرداخته‌اند. برای مثال، لاج معتقد است نگارش تاریخ ادبی اجتناب‌ناپذیر است؛ بدین معنی که حتی نویسندگان و منتقدانی که در پی انکار جنبه تاریخی (historicity) ادبیات هستند، به این دلیل چنین می‌کنند که به یک معنا، خودشان هم تاریخی هستند (Lodge, 1979: 547-8).

بر مبنای امکان‌پذیری تاریخ ادبی است که می‌توان از دوره‌بندی آن سخن گفت. رابرت الرود (R. Ellrodt) ایجاد الگویی برای تاریخ ادبی را ممکن می‌داند و معتقد است تا زمانی که هدف بررسی ادبی، گرایش‌های عمومی دوره است، مورخ ادبی می‌تواند توضیحاتی مبتنی بر احتمالات درباره موضوعات و فرم‌های غالب سخن ادبی در شرایط مفروض و زمان معین بیان کند (Warren, 2000: xiv).

به هر روی، تا آن‌جا که به نظریه و نقد ادبی مربوط می‌شود، به تبع بحث امکان‌پذیری/ناپذیری تاریخ ادبی، مفاهیم مرتبط با دوره‌های ادبی و عمل دوره‌بندی نیز طرفداران و مخالفان خود را دارد. این طرفداری و مخالفت را باید در چارچوب تفاوت رویکردها بررسی کرد. چنانکه تربکت یادآوری می‌کند، نقد ادبی همیشه به دو مکتب قابل تقسیم بوده است: نقد ارزش‌گذارانه (evaluative) و نقد تاریخی. هرچند تربکت معتقد است هر تاریخ ادبی بهتر است این دو نوع نقد را به بهترین وجهی ترکیب کند و خوانشی دقیق همراه با طیفی از بافت تاریخی ایده‌ها/اندیشه‌ها عرضه کند (Trickett, 1970: 163)، اما بسیاری از مکتب‌های نقد جدید بویژه نقد روان‌کاوانه، فرمالیسم روسی، نقد نو، ساختارگرایی، شالوده‌شکنی و پس‌ساختارگرایی کمابیش در مخالفت صریح با رویکرد/نقد تاریخی با یکدیگر همراه بوده‌اند و در به حاشیه‌راندن مفهوم دوره ادبی و عمل دوره‌بندی نقش داشته‌اند.

زمینه‌های چنین دیدگاهی را کسانی چون کرین (R. S. Crane) فراهم کردند. او در دهه ۱۹۳۰، در موضوع تقابل تاریخ و نقد در ادبیات، استدلال کرد که نقد ادبی باید در مرکز مطالعات ادبی باشد. او ضمن به رسمیت شناختن ارزش دانش تاریخی و فیلولوژی در فراهم کردن شرایط فهم متن، معتقد بود تاریخ ادبی جایگاه نقد ادبی را غصب کرده است. نقد ادبی که از نظر او، تحلیل و ارزیابی متن به‌عنوان اثر هنری بود، باید در مرکز توجه قرار می‌گرفت (Griffin, 2001: 378).

با این حال، کتاب کلاسیک نظریه ادبیات از رنه ولک و آوستن وارن در سال‌های پایانی دهه ۱۹۴۰، نقش مهمی در تثبیت اصل مفهوم دوره‌بندی ادبی داشت و دفاع نظری محکمی از این مفهوم عرضه کرد که هنوز با وجود تغییرات جدی در نقد ادبی معتبر به نظر می‌رسد.

به هر روی، چنانکه مک‌گان می‌گوید، دوره‌بندی یکی از اشکال ممکن تفکر تاریخی است که در شرایط خاص اجتماعی و تاریخی عصر روشنگری در اروپا پدیدار شده است و ما امروز مجبور نیستیم در چارچوب چنین الگوهای بیاندیشیم (McGann, 1996: 166).

دوره‌بندی، به‌عنوان شیوه‌ای برای پرداختن به فرهنگ گذشته، وقتی پدیدار شد که میان سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰، تاریخ‌گرایی (historicism) فراگیرترین الگوی روش‌شناختی بود و امروز هم به‌عنوان راهی آسان برای تعریف گروهی از آثار و توصیف گروهی از نویسندگان به راه خود ادامه می‌دهد و زمینه منطقی خود را در رویکردها و مطالعات جامعه‌شناختی و مارکسیستی، بویژه در مکتب اخیر تاریخ‌گرایی نوین می‌یابد (Scaglione, 1996: 96).

تاریخ‌گرایی که آن را زمینه‌ساز تفکر دوره‌ای در ادبیات می‌توان خواند، از نظر لاج دو نوع

متمایز دارد:

مفروض اصلی نخستین نوع تاریخ‌گرایی آن است که همه پدیده‌های انسانی یگانه‌اند و باید از رهگذر دانش تاریخی اثبات‌پذیر و با ارجاع به بافت‌های تاریخی خود تفسیر شوند. بر این تلقی از تاریخ‌گرایی انتقاداتی وارد است: این که ایدئولوژیک است و در نهان با پیش‌داوری‌های خاص سیاسی، اقتصادی و فکری همراه است (نمونه آن، انتقادات رولان بارت به تاریخ ادبی فرانسه نوشته گوستاو لانسون است)؛ اینکه می‌کوشد بازی نامحدود معنا را که بالقوه ملازم هر متن ادبی است، به‌طور تصنعی محدود سازد؛ اینکه برخلاف مفروض اصلی این رویکرد، آثار ادبی مانند وقایع تاریخی منفصل و یگانه نیستند، بلکه در خواندن/خوانش فهمیده می‌شوند و در هر تجربه خواننده دوباره فهم می‌شوند. لاج، بهره‌گیری این نوع تاریخ‌گرایی از مفهوم دوره را مغایر با ادعاهای اثبات‌گرایی آن می‌داند. زیرا تاریخ واقعاً تجربی و مبتنی بر مشاهده، باید گاه‌شماری صرف باشد بدون طبقه‌بندی‌های دوره‌ای.

نوع دوم تاریخ‌گرایی، رویکردی است که کارل پوپر در مقدمه کتاب فقر تاریخ‌گرایی، آن را توصیف و سپس به آن حمله می‌کند: رویکردی به علوم اجتماعی که پیش‌بینی تاریخی را هدف این علوم قرار می‌دهد. این هدف با کشف ضرباهنگ‌ها، الگوها، قوانین و گرایش‌هایی که زیربنای تکامل تاریخ را تشکیل می‌دهند، قابل دستیابی است. مفهوم دوره برای این نوع تاریخ‌گرایی بسیار مهم و حیاتی است و هیچ چیزی بزرگ‌تر از لحظه پیدایی یک دوره واقعاً جدید نیست. تنها قوانین معتبر جامعه، قوانین توسعه اجتماعی هستند که گذار از دوره‌ای به دوره دیگر را تعیین می‌کنند. در این نوع تاریخ‌گرایی، پیدایی دوره‌های جدید، ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است و

برای سازگاری با تغییرات قریب‌الوقوع، همه باید ارزش‌های خود را با این تغییرات، تنظیم کنند (Lodge, 1979: 548-9).

به هر روی، همان‌قدر که در نظریه تاریخی اعتقاد به دوره‌بندی امری متفق‌علیه و مورد توافق است، در نقد و نظریه ادبی مورد مناقشه و مایه تفاروق است. با این حال، دوره‌بندی در تاریخ ادبی هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد و مفهوم یا ایده‌ای، قابلیت جانشینی آن را نیافته است.

معانی دوره‌بندی

با اختلاف دیدگاه‌هایی که درباره دوره‌بندی وجود دارد، عجیب نیست که معنای دوره‌بندی نزد منتقدان و مورخان ادبی و فرهنگی یکسان نباشد. اسپارشات، با امان نظر در مجموعه‌مقالات همایشی در مورد دوره‌بندی، دست کم شش معنای متفاوت را از هم باز می‌شناسد: تفکیک صرف داده‌های تاریخی به صورت قطعه‌هایی مجزاً با هدف بازنمایی و نمایش راحت آنها. تلاش برای یافتن بخش‌های زمانی طبیعی مواد و موضوعات یک پدیده، رشته یا دانش. تحمیل ساختارهای صوری به بخش‌های زمانی با تعیین مراحل آغازی، میانی و پایانی برای هر بخش با این فرض که این مراحل با یکدیگر ارتباطی پایدار و پویا (مانند رشد، بلوغ و زوال) دارند. تحمیل ساختاری غیرصوری بر بخش‌های زمانی با ادعای یافتن یک ویژگی قابل توصیف در هر بخش.

پیدایی اتفاق نظر میان مورخان در مورد طرح مناسب بخش‌بندی در تاریخ عمومی یا ادبی. ادعای اینکه یک طرح بخش‌بندی مورد اتفاق، به نحوی تمام طرح‌های دیگر در آن زمینه یا زمینه‌های دیگر را باطل می‌سازد (Sparshott, 1970: 311).

این معنای متفاوت دوره‌بندی که در اینجا با دقت یک فرهنگ‌نویس از یکدیگر بازشناخته شده‌اند، بسیاری از پیش فرض‌ها و دیدگاه‌های نظری در این زمینه را بازتاب می‌دهند؛ اینکه گروهی دوره‌بندی را صرفاً نوعی طبقه‌بندی برای سهولت می‌دانند و گروهی دیگر، معتقدند دوره‌های ادبی و تاریخی واقعاً وجود دارند، اینکه برخی هر دوره را معادل یک مرحله از مراحل رشد موجود زنده می‌دانند، اینکه درون یک دوره، یک سلسله هنجارهای مشترک قابل توصیف وجود دارد، اینکه دوره‌ها بیش از آنکه واقعی باشند، حاصل اتفاق نظر موقت میان مورخان هستند.

گذشته از این معانی، باور به نوعی ادوارمندی چرخه‌ای (periodicity) نیز از دوران باستان گاهی با مفهوم و عمل دوره‌بندی همراه بوده است. نظریه دوره‌ای در تاریخ، آموزه‌ای است که

می‌گوید همه رویدادها طی دوره‌هایی کمابیش تکراری روی می‌دهند. مطابق گزارش بوئر، این آموزه دو شکل عمده دارد: گاه دوره‌های متناوب و تکرارشونده کیهانی را فرض می‌گیرند و گاهی دوره‌های تکرارشونده در امور انسانی را (بوئر، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۲۶۱).

تاریخ‌نگاران یونان باستان به دیدگاه چرخه‌ای در تاریخ‌گرایی داشته‌اند (Gerhard, 1973: 4/ 3/ 476) و دیدگاه‌های مشابهی در هند و بابل نیز وجود داشته است (بوئر، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۲۶۱). دیدگاه تناوب چرخه‌ای دوره‌ها در تاریخ ادبی، هنری و فرهنگی نیز به کار رفته است. برای نمونه، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، ژوزفین میلز نظریه ادوارمندی چرخه‌ای در تکامل شعر انگلیسی را مطرح کرد و مدعی شد سبک‌های شعر انگلیسی به‌طور چرخه‌ای تغییر می‌کنند. در دهه ۱۹۶۰ میلادی، جرج کوبلر نظریه‌ای در ادوارمندی چرخه‌ای تاریخ هنر ارائه کرد و ادعا کرد که مراحل تکرارشونده در تاریخ هنر کشف کرده است (Besserman, 1996: 10). بسرمن اشاره می‌کند که دو نظریه یادشده، طرفداران چندانی نیافته‌اند، ولی در همان حال، ادعان می‌دارد که نظریه عمومی درباره ادوارمندی چرخه‌ای در حوزه فرهنگ سرسختانه مقاومت می‌کند. او مواردی از تداوم این نظریه‌ها را در دوران اخیر نیز نشان می‌دهد. نیز اشاره دارد که مطابق برداشتی قدیم‌تر، در تمام هنرها همیشه نوعی تناوب در زمانی طبیعی میان کلاسیک و رمانتیک (همراه با دیالکتیک کلاسیسیزم و شیوه‌گری درون دوره) وجود دارد (Ibid: 10- 11).

سابقه دوره‌بندی

دوره‌بندی در تاریخ به دوران باستان باز می‌گردد. ولی کاربرد آن در تاریخ ادبی پدیده‌ای به نسبت جدید محسوب می‌شود. در یونان باستان، تفسیر تاریخی و انبوهی سال‌ها، هیچ‌یک، سبب‌ساز دوره‌بندی نبوده است. مورخان یونانی نوعی نگاه عقلانی و عمل‌گرایانه به تاریخ داشته‌اند. تاریخ‌نگاری ایشان بیشتر بر تحلیل سیاسی متمرکز بود و در دوره‌بندی به دیدگاه چرخه‌ای در تاریخ‌گرایی داشته‌اند (Gerhard, 1973: 4/ 3/ 476).

در دوران باستان، چه در یونان چه در روم، تعداد دوره‌ها اندک (بین دو تا هفت) و کارکرد آنها ساده بوده است. برای مثال، مطابق گاهشمار رومی، زمان انسانی به سه عصر تقسیم می‌شد: تیره و ظلمانی، اسطوره‌ای (پهلوانی) و تاریخی (Postlewait, 1988: 300).

هرچند نمی‌توان گفت دیدگاه‌های تاریخی کسانی چون هزیود، افلاطون و ارسطو تأثیر مستقیمی در الگوهای دوره‌بندی در سده‌های میانه داشته است، الگوی اصلی دوره‌بندی دوران

باستان یعنی دوره‌های تکرارشوندهٔ اعصار را از طریق کسانی چون ویرژیل به ادوار بعدی راه یافته است. نیز ایدهٔ عصر زرین هزیود که به نوعی دوره‌بندی اشاره دارد و بعدها به ایدهٔ عصر سیمین و سایر استعاره‌های برگرفته از فلزات در نام‌گذاری دوره‌ها مایه می‌دهد، هم در پیشگویی شعری معروف ویرژیل انعکاس دارد (عصر زرین جدیدی تحت حکمفرمایی امپراتور آگوستوس فرا خواهد رسید) و هم اُوید روایتی از آن عرضه می‌کند (Besserman, 1996: 5-6).

با این حال، بعد از دوران باستان، مهم‌ترین منبع الگوهای دوره‌بندی، کتاب مقدس بوده است. در کتاب اعمال رسولان، خطوط کلی تاریخ از آفرینش تا تأسیس کلیسای جهانی ترسیم شده است. برای دوره‌بندی زمان تاریخی پس از تأسیس کلیسای جهانی، در کتاب دانیال نبی مکاشفه‌هایی پیش‌گویانه هست که از انتقال امپراتوری میان چهار پادشاه که از زمین بر می‌آیند، سخن می‌گوید. پس از این چهار امپراتور، پادشاهی مسیحایی ظهور می‌کند که هرگز نابود نخواهد شد (Ibid: 6).

چندین الگوی دوره‌بندی در سده‌های میانه می‌شناسیم که مستقیماً یا به‌واسطه، از کتاب مقدس گرفته شده‌اند. یکی از این الگوها، سه عصر (tempora) پائولین است. او تاریخ را به سه عصر تقسیم کرده است: عصر قبل از قانون موسی (طبیعت)، عصر قانون موسی و عصر رحمت یا فرمانروایی مسیح (Patterson, 1996: 53). ظاهراً این دورهٔ اخیر، مدت نامشخصی داشته و می‌توانسته تا ظهور دوبارهٔ مسیح به طول انجامد.

در اواخر قرن دوازدهم میلادی، این الگو به‌دست خواکیم (Joachim of Fiore) اصلاح شد. او دو عصر نخست (طبیعت و قانون موسی) را به‌ترتیب به تورات (قانون) و انجیل (رحمت) تفسیر کرد و عصر سوم را عصر روح‌القدس خواند که تا قرن دوازدهم هنوز فرا نرسیده بود. خواکیم معتقد بود که عصر اخیر، کتاب مقدس مخصوص به خود را خواهد داشت؛ انجیل ابدی که جایگزین تورات و انجیل خواهد شد. این بخش از ایده‌های خواکیم البته به کفر و بدعت منسوب شد، ولی ایدهٔ دوره‌بندی او، تأثیر قابل توجهی در سراسر سده‌های میانه و بعد از آن داشته است (Besserman, 1996: 6).

مشروح‌ترین و بحث‌برانگیزترین طرح دوره‌بندی در سده‌های میانه، طرح اعصار شش‌گانهٔ جهان است. این طرح، نسخه‌های متفاوتی دارد که مشهورترین آنها از آن سنت آگوستین است:

۱. از آدم (ع) تا طوفان نوح (ع) ۲. از طوفان نوح (ع) تا ابراهیم (ع) ۳. از ابراهیم (ع) تا داود (ع)
۴. از داود (ع) تا اسارت و تبعید اهل بابل ۵. از تبعید اهل بابل تا عیسی مسیح (ع) ۶. از عیسی مسیح (ع) تا داوری نهایی (Postlewait, 1988: 300).

اما یکی از نخستین نسخه‌های این طرح، پیش از آگوستین، از سوی جولوس افریقایی ششم (Sextus Julius Africanus) عرضه شده بود. برمبنای طرح او که اساس طرح آگوستین نیز هست، جهان از هفت روز کیهانی هفته تشکیل شده است و هر روز هزار سال طول دارد (برگرفته از هفت روز آفرینش در سفر تکوین و ضرب کردن آن در روز «هزار سال» در مزامیر داود). در کتاب مقدس، پس از شش روز آفرینش، یک روز سبت (شنبه یهودی و یکشنبه مسیحی) می‌آید. از این رو، در طرح جولوس، پس از گذشت شش هزار سال از آفرینش جهان، یک سبت هزارساله تحت فرمانروایی مسیح خواهد آمد. اما اینکه تاریخ شش هزار ساله این جهانی چه هنگام به انجام می‌رسد و فرمانروایی مسیح کی آغاز می‌شود، در میان عرضه‌کنندگان این طرح شش‌گانه محل اختلاف بود؛ برای مثال، مطابق محاسبه جولوس، از آفرینش تا تولد مسیح، پنج هزار و پانصد سال بوده و او ظهور دوباره مسیح را در حدود سال ۵۰۰ میلادی انتظار می‌کشید (Besserman, 1996: 7).

آگوستین طول دقیق عصر ششم را نامشخص می‌دانست. اما ویژگی مهمتر دیدگاه او، مقایسه اعصار شش‌گانه جهان با مراحل عمر آدمی بود؛ همچنانکه انسان متولد می‌شود، رشد می‌کند و پیر می‌شود، جهان نیز چنین است. همان‌طور که پیری پر از درد و رنج است، جهان پیر نیز پر از مصیبت خواهد بود (Ibid).

الگوی سه‌بخشی تولد- بلوغ- مرگ که شالوده دیدگاه آگوستین در دوره‌بندی تاریخ است، نه تنها اساس اغلب طرح‌های دوره‌بندی مشابه در سده‌های میانه است، بلکه در طرح‌های بعد از رنسانس نیز تأثیر نهاده است؛ برای مثال، این الگو را ویرژیل برای توضیح فلسفه تاریخ خود و در تبیین تاریخ انگلستان به کار برده است. هرچند تغییر مهمی نیز در این الگو اعمال کرده است که به نظر بسرمن، یکی از نخستین تلاش‌ها برای سکولار کردن ایده‌های مسیحی در باب دوره‌بندی است. ویرژیل در ابتدای جلد ششم کتاب *تاریخ انگلستان* (۱۵۵۵) می‌نویسد: «ملت‌ها مانند انسان، از جوانی و بلوغ گذر می‌کنند و در سن پیری زوال می‌یابند. اما ملت‌ها برخلاف انسانها، محدود به یک زندگی واحد نیستند. انگلستان در قرن یازدهم میلادی پیر بود، اما به واسطه نبرد نورمانها، از نو جوان شد» (Ibid: 8).

در مجموع، الگوی دوره‌بندی‌های مسیحی بویژه در سده‌های میانه، خطی است و چنانکه اشاره شد دیدگاه ادوارمندی چرخه‌ای رایج در دوران باستان در آن جایی ندارد. دوره‌بندی‌های مسیحی نسبت به طرح‌های دوران باستان پیچیده‌تر و البته غایت‌مند و هدف‌مند است و چنانکه

دیدیم از کتاب مقدس برگرفته شده است. گرهارد معتقد است در تمام این طرح‌ها، تولد و بازگشت مسیح محور دوره‌بندی است. aetates یا ادوار جهان همگی مقدمه‌ای برای تجسد مسیح است (Gerhard, 1973-4: 3/ 477).

طرح‌های دوره‌بندی در سده‌های میانه بسته بود و به عاقبتی که از جانب خدا مقدر بود ختم می‌شد. از نظر مورخان سده‌های میانه، تاریخ ساخته نمی‌شد، بلکه مقدر بود؛ ساخته بشر نبود بلکه مشیته الهی بود. آگاهی این مورخان از زمان، بیش از آنکه به آینده مرتبط باشد به گذشته مربوط بود (Patterson, 1996: 53).

ظاهراً تلقی تاریخ به‌عنوان محصولی بشری و در پی آن، نگاه به آینده با گرایش اومانستی در دوره رنسانس ارتباط دارد. این گرایش، بسیاری از الگوها و دیدگاه‌های سده‌های میانه درباره دوره‌بندی را تغییر داد و اصلاح کرد. الگوی تولد - بلوغ - مرگ، هم‌زمان با رنسانس، جای خود را به الگوی تولد - مرگ - تولد دوباره داد. الگوی سه‌بخشی پترارک (دوران باستان، سده‌های میانه یا تاریخ و رنسانس یا بازیابی)، در بنیان خود چنین طرحی دارد. بسرمن معتقد است الگوی تولد - مرگ - تولد دوباره نیز به‌گونه‌ای با دو مفهوم در کتاب مقدس انطباق دارد یا حتی از آن الهام گرفته شده است: نخست توالی سه مرحله در کتاب مقدس شامل ۱. آغاز در بهشت ۲. ارتکاب گناه و اخراج از بهشت ۳. رستگاری و بازیابی بهشت و دیگری این سخن معروف عیسی مسیح (ع): «نمی‌توانی پادشاهی خدا را ببینی مگر اینکه دوباره متولد شوی» (Besserman, 1996: 7).

این الگو البته به‌نوعی تحت تأثیر دیدگاه چرخه‌ای رایج در دوران باستان نیز هست. اگر الگوی تولد - بلوغ - مرگ، غایتمند و خطی است، الگوی تولد - مرگ - تولد دوباره، چرخه‌ای است و می‌تواند به‌گونه‌ای بی‌پایان تکرار شود.

شاید از همین روست که برخی منتقدان اشاره کرده‌اند که طرح‌های دوره‌بندی دوره رنسانس و عصر روشنگری، حاصل تلاش مورخان چون ویکو، برای تلفیق الگوهای دوره‌بندی کلاسیک دوره باستان و الگوهای مسیحی سده‌های میانه است (Postlewait, 1988: 300).

شاید مهم‌ترین تغییر در طرح‌های دوره‌بندی دوره رنسانس، کم‌رنگ شدن الگوهای مسیحی باشد. گرهارد چند عامل را در این امر مؤثر یافته است. یکی اینکه اومانست‌ها معتقد بودند نسبت به دوران باستان، در سده‌های میانه زوال و انحطاطی در هنر و ادبیات رخ داده است. آنان خود را آغازگر دوره‌ای نو می‌دانستند. دیگر اینکه مفسران پروتستان در میانه قرن شانزدهم، به دلایلی کاملاً متفاوت با دلایل اومانست‌ها، دوره کلیسای سده‌های میانه را عصر تاریکی نام

نهادند و بالاخره اینکه اومانیسست‌های ایتالیایی، مفهوم تداوم امپراتوری روم را که یکی از امپراتوری‌های پیش‌گویی شده در کتاب دانیال نبی شمرده می‌شد، رها کردند (Gerhard, 1973-4:3/ 477). بدین‌سان سده‌های میانه که عصر رواج و تسلط الگوهای مسیحی دوره‌بندی بود، عصری تاریک و سیاه معرفی شد و این امر، از فروغ و تأثیر این الگوها کاست.

هر چه از سده‌های میانه دورتر می‌شویم، این الگوها ضعیف‌تر می‌شود. ظاهراً این امر با رجحان مشاهده تجربی بر سایر راه‌های معرفت علمی، شکل‌گیری دولت-ملت‌های جدید و پیدایی انگیزه پی‌جویی تاریخ ملی، به‌کرسی نشستن قانون‌های مدنی و ظهور جوامع جدید ارتباط دارد.

با این حال، انگاره‌های مسیحی دوره‌بندی تا چندی بعد با مفاهیم جدید اروپایی همزیستی دارند و این همزیستی از اواسط قرن هفدهم با تفوق این مفاهیم جدید همراه است. مهم‌ترین مفهوم جدید دوره‌بندی در این دوره، تقابل modernus و antiquus است که در سال ۱۶۶۶ عرضه شد و سرشتی به‌کلی سکولار دارد. تفوق مفاهیم اروپایی بر مفاهیم مسیحی دوره‌بندی و سکولارتر شدن آن، باعث شد برای تاریخ سیاسی، ادبی و هنری فضای بیشتری اختصاص یابد و دوره‌بندی به این نوع تاریخ‌های خاص هم راه یافت (Ibid).

در عصر روشنگری، تقسیمات فرعی رواج بیشتری یافت. برای مثال، هر ملتی تقسیم‌بندی ملی خودش را از سده‌های میانه عرضه کرد. مورخان به تعریف بخش‌های تاریخی بیشتری تمایل یافتند تا ویژگی‌های قطعی هر دوره و علل احتمالی تغییر را روشن سازند (Postlewait, 1988: 300). این نیز ظاهراً با سکولارتر شدن دوره‌بندی مرتبط است. در سده‌های میانه، چنانکه اشاره شد، تاریخ، امری مقدر و مشیت الهی بود و از این رو، جست‌وجوی علل تغییر تاریخی چندان مورد توجه نبود. با سکولارتر شدن نگاه تاریخی و دیدگاه اومانیسستی، جست‌وجوی علل تغییر معنا یافت و این امر تقسیم‌بندی‌های بیشتر و جزئی‌نگرانانه‌تر را زمینه‌سازی کرد.

تقسیم‌بندی تاریخ به قرن‌ها نیز ابداع اومانیسست‌هاست. واژه centuria در زبان لاتین کلاسیک و سده‌های میانه به کار نرفته است. این واژه در قرون هفدهم و هجدهم به‌صورت century و jahrhundert به‌گوش‌های بومی راه یافت. اصطلاحاتی نظیر قرن چهاردهم و پانزدهم که در دوره‌بندی تاریخ ادبیات ایتالیا کاربرد یافته است، ظاهراً تا قبل از قرن هجدهم مرسوم نبوده است. از این رو، تقسیم‌بندی به قرون، محصولی جدید از دانش مدرن بوده است (Gerhard, 1973-4:3/ 477).

گرهارد می‌گوید پس از سکولار شدن تاریخ، دو مفهوم بنیادین تاریخ‌گرایی بر دوره‌بندی تأثیر نهاده‌اند: تکامل و فردیت تاریخی. نیز دوره‌بندی، تحت تأثیر دو فلسفه تاریخ قرار گرفته است: فلسفه تحصّلی یا پوزیتیویستی که از نوعی دوره‌بندی خطّی - پیش‌رونده (linear-progressive) پشتیبانی می‌کند. گرهارد بهترین تجلّی این دوره‌بندی را در قانون مراحل سه‌گانه پیشرفت تاریخی آگوست کنت می‌یابد.

فلسفه دیالکتیکی که دربردارنده کشاکش، تعارض و تضاد بود. دوره‌بندی در فلسفه دیالکتیکی تاریخ هگل و ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس نمونه‌هایی است که گرهارد ذکر می‌کند (Ibid:3/ 478).

بسرمن، در گزارشی که به هر حال علاقه او را به ردیابی الگوهای قدیم دوره‌بندی در آثار متأخر نشان می‌دهد، مثال‌های گرهارد برای دوره‌بندی در هر دو فلسفه را متأثر از الگوی تکوین (تولّد) - زوال (مرگ) - نوسازی (تولّد دوباره) می‌داند که از دوره رنسانس به بعد رواج یافت. مراحل سه‌گانه کنت، در واقع مراحل ذهن بشر است که در راستای یک محور عمودی سه‌بخشی، از تبیین دینی پدیده‌ها به تبیین متافیزیکی و از آن، به سوی تبیین پوزیتیویستی/ علمی پیش می‌رود. مرحله‌ای هم که هگل برای تکوین روح ذکر می‌کند، شباهت بسیاری به الگوی یادشده دارد: در نخستین مرحله، روح مستغرق در زندگی طبیعی می‌شود. مرحله دوم، حرکت روح به سوی شعور آزادی است. سومین مرحله، فراتر رفتن از این شکل خاص آزادی به سوی عمومیت ناب آزادی است؛ جایی که گوهر روح به شعور و خودآگاهی نائل می‌شود (Besserman, 1996: 9).

با غلبه دید تاریخی و رواج دوره‌بندی‌های گوناگون، کم‌کم منتقدانی نیز پیدا آمدند. در قرن نوزدهم، نیچه الگوهای دوره‌بندی سنتی را نقد کرد. اعتراض او، بیش از همه متوجه بنیان اندام‌وار/ زیستی و شالوده‌های مسیحی این الگوها بود. جالب آنکه نیچه در عین انتقاد از الگوهای مسیحی دوره‌بندی، خود در انتظار نوع جدیدی از تفکر و نسل جدیدی از انسان (ابرمرد) است؛ راه‌حلی هزاره‌ای و برگرفته از اعتقاد به بازگشت مسیح و هزاره سعادت بشر (Ibid: 10).

ایده «تکرار/ بازگشت ابدی» (eternal recurrence) نیچه نیز در واقع رجوعی است به دیدگاه ادوارمندی چرخه‌ای است که در یونان باستان رایج بود. از نظر نیچه، دوره‌ها می‌توانند با وجود تمام یگانگی‌های آشکارشان به‌شیوه‌ای نظام‌مند تکرار شوند. تاریخ از نظر نیچه، بیش از آنکه موصوف به دوره‌بندی باشد، دوره‌مند است و موصوف به تناوب چرخه‌ای. این دیدگاه در

نیمه نخست قرن بیستم هوادارانی داشت و اندیشمندان فرهیخته‌ای چون هنری آدامز، اسوالد اسپنگلر و آرنولد توئینیبی یک طرح سه‌بخشی تولد-بلوغ-مرگ را قاعده تکرارشونده تاریخ در نظر گرفته بودند (Ibid).

با گسترش آموزش دانشگاهی تاریخ، بصیرت‌های جدیدی در باب دوره‌بندی حاصل شد. مارک بلوخ (Marc Bloch)، استاد تاریخ سده‌های میانه، دوره‌بندی را وجه اصلی مهارت و استادی مورخ می‌دانست. از نظر او، دوره‌بندی تاریخ و سایر علوم انسانی تحت تأثیر یک پارادوکس بود: زمان در ذات خود یک پیوستار است و در عین حال، در تغییر مداوم؛ پارادوکسی که سبب‌ساز مسائل بزرگ تحقیق تاریخی است. بلوخ معتقد بود با وجود دشواری‌های روش‌شناختی و تفسیری، بهتر است در بررسی تاریخی به خود پدیده‌ها اجازه دهیم دوره خود را تعیین کنند و گرنه ممکن است با چنین عناوینی روبه‌رو شویم: روزنوشت آنچه در دوره دوم ریاست‌جمهوری گروهی در آزمایشگاه من رخ داد (اثر لوئی پاستور) (Ibid).

در قرن بیستم، مهم‌ترین دیدگاه‌ها در باب دوره‌بندی، بویژه در حوزه‌های فرهنگی و ادبی، از آن دو اندیشمندی است که گرین‌بلات، آنها را بنیان‌گذاران تاریخ‌گرایی نوین می‌داند: میشل فوکو و رایموند ویلیامز.

میشل فوکو بیشتر به‌عنوان منتقد طرح‌های دوره‌بندی و پیشنهادکننده بازاندیشی اساسی در آنها شناخته می‌شود. شاید بنیان‌کن‌ترین حمله به تلقی تکاملی/زیستی از دوره در قرن بیستم، انتقاد میشل فوکو باشد. فوکو معتقد بود تغییر در شکل‌های مشخص دانش تجربی مانند: زیست‌شناسی، اقتصاد سیاسی، روانپزشکی و پزشکی غالباً منقطع و گسسته است. چرا که آهنگ تغییرات از انگاره‌های یکدست و منسجم توسعه که معمولاً پذیرفته شده هستند پیروی نمی‌کند. به تعبیر فوکو «تصویر کلان زیستی از رشد فزاینده/رو به جلوی علم، هنوز اساس اغلب تحلیل‌های تاریخی را تشکیل می‌دهد» که به نظر او، این تصویر هیچ ربطی به تاریخ ندارد (Foucault, 1984: 54). در واقع از نظر فوکو، انگاره‌های زیستی از تحول علوم و هنرها که تغییرات مداوم و تدریجی را مفروض می‌گیرند و تصویری منسجم و هموار از تغییرات در طول زمان به دست می‌دهند، به‌نوعی در کار تحریف تاریخ‌اند.

با همه اینها، فوکو در کتاب *نظم/اشیاء*، بخش‌بندی مرسوم فرهنگ اروپای مدرن به سه دوره را پذیرفته است: ۱. یک دوره متقدم که رنسانس خوانده می‌شود ۲. عصر خرد از دکارت تا انقلاب ۳. عصر تاریخ‌گرایی قرن نوزدهم که به زمان حال می‌پیوندد. او البته دوره چهارمی را نیز

می‌افزاید که در زمان نگارش کتاب *نظم/اشیاء*، از نظر او در حال آغاز بوده و در آن، گفتمان و نه انسان در مرکز توجه است (Besserman, 1996: 15).

بسرمن همچنین در تلقی فوکویی از episteme نوعی اذعان به انسجام درون دوره‌ای یافته است؛ مفهومی که فوکو با تمام توان در پی نفی آن است. فوکو خود در جایی در توضیح episteme گفته است: منظور، مجموعه‌ای کلی از روابطی است که در دوره‌ای مفروض، اعمال گفتمانی (فرآیندهایی که معانی فرهنگی به‌واسطه آنها تولید و درک می‌شود) را متحد می‌سازد؛ یعنی مجموعه روابطی که در یک دوره مفروض، در تحلیل روابط گفتمانی، می‌تواند میان علوم کشف شود (Ibid: 16).

از نظر فوکو، برای بازاندیشی در دوره‌بندی باید به‌دنبال کشف ارتباط میان پیشرفت دانش‌های گوناگون و نظام‌های اجتماعی قدرت باشیم. به عبارت دیگر، فوکو ما را به بازاندیشی دوره‌بندی در چارچوب دوگانه قدرت/ دانش فرا می‌خواند. از این روست که مطابق رویکرد تاریخ‌گرایی نوین به بوطیقای فرهنگی، منتقد باید ادبیات دوره‌های مختلف را به‌موازات متون هم‌روزگار از انواع مختلف، از نو ارزیابی کند (کنار گذاشتن تمایز، میان متون ادبی و غیرادبی، یکی از راهبردهای اصلی این رویکرد است) و اغلب ناچار خواهد بود ایده یک دوره مفروض را در چارچوب دوگانه قدرت- دانش فوکو دوباره مفهوم‌سازی کند (Ibid: 16- 18).

رایموند ویلیامز، منتقد مارکسیست انگلیسی، مانند فوکو با مرتبط ساختن امور ادبی و مادی فرهنگ، در پی بازاندیشی الگوهای قدیم دوره‌بندی است؛ با این تفاوت که روش و شیوه عمل او نسبت به فوکو، به رویکردهای سنتی ادبی، انتقادی و فیلولوژیک نزدیک‌تر است. او، به نظر بسرمن، قانع‌کننده‌ترین نقدهای فرهنگی و دقیق‌ترین تصاویر کلی دوره را در نیمه دوم قرن بیستم عرضه کرده است (Ibid: 18).

تحت تأثیر همین دیدگاه‌هاست که امروز، دوره‌بندی تاریخ ادبی بیشتر جامعه‌شناختی است. جامعه‌شناسی تاریخی ادبیات که اکنون وجه غالب تاریخ ادبی است، در پی دو هدف است: کشف شیوه تولید ادبیات (دسترسی به آموزش، شبکه‌های اجتماعی و حمایت اجتماعی) و ماهیت درک ادبی (بازارها، سن و پایگاه تحصیلی مخاطبان، مسائل مرتبط با جنسیت آنان) (Vendler, 1996: 234).

در گزارش‌های تاریخی با رویکرد جامعه‌شناختی، اینکه چه چیزی تولید شد و چه کسی آن را خواند، با انبوهی از آمارها عرضه می‌شود؛ امری که به نظر وندلر، دوره‌بندی کیفی را دشوار می‌سازد و کم‌کم دوره‌بندی را به گزارش دهه به دهه تولید متون در یک قرن فرو خواهد کاست (Ibid).

الگوهای دوره‌بندی که در دوران باستان، چرخه‌ای/ تکرارشونده بوده‌اند و در طرح‌های مسیحی سده‌های میانه، غالباً به روایت‌های خطی تبدیل شده بودند، بعد از رنسانس و بویژه در دوران اخیر، اغلب خطی و توسعه‌ای/ تکوینی‌اند؛ روایتی خطی با اسلوبی پیش‌رونده (progressive) که رو به آینده‌ای باز دارد.

دوره‌بندی به‌مثابه عملی انتقادی

دست‌کم از اوایل قرن بیستم، گروهی از منتقدان، مطالعات در زمانی و تاریخی در ادبیات را از نقد ادبی جدا می‌دانند. آن دسته از مکتب‌های نقد ادبی که پیروی از ساختارگرایی سوسوری را به‌عنوان اصلی بنیادی پذیرفته‌اند، چندان گرایشی به مطالعه جنبه‌های تاریخی آثار ادبی ندارند و در مقابل، بیشتر هم خود را مصروف مطالعه متن کرده‌اند.

با این حال، در میان تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان ادبی، کسانی چون رنه ولک را می‌توان یافت که نقد ادبی را شامل تاریخ ادبی می‌دانند (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۶۸). با وجود چنین دیدگاهی، امروز تاریخ ادبی و نقد ادبی دانش‌هایی مستقل، هرچند مرتبط، هستند که هریک روش‌ها، معیارها، میزانه‌ها و اهداف خاص خود را داراست (فتوحی، ۱۳۸۷: ۹۴). اگر هم نقد ادبی را کاملاً جدا از تاریخ ادبی بدانیم، در بحث از تاریخ آثار هنری و ادبی نمی‌توان یکسره از نقد برکنار ماند (Janson, 1970: 115).

اکنون پرسش ما این است که نقد ادبی، چه رابطه‌ای با تاریخ ادبی به‌طور عام و دوره‌بندی آن به‌طور خاص دارد؟ برای پاسخ به این پرسش، لازم است مسائل اصلی دوره‌بندی را مشخص کنیم و نقش نقد ادبی را در هریک از آنها بازنماییم.

به نظر گرمینو، هر عمل دوره‌بندی باید به دو مسئله مرتبط بپردازد: نخست تعیین حد و مرز دوره و دیگر، ویژگی‌های متحدکننده و مشترک آن (Germino, 1970: 296).

در نظر نخست، تعیین حد و مرز دوره به‌معنای مشخص کردن دو تاریخ به‌عنوان آغاز و پایان آن است. برگزیدن این تاریخ‌ها، از یک سو بر دانش انتقادی موجود درباره آن دوره مبتنی است و از سوی دیگر، نفس عمل مانند هر گزینش دیگری در مطالعات ادبی، نوعی عمل انتقادی به‌شمار می‌رود.

اما مسائل مربوط به تعیین حدود دوره، فراتر از اختیار دو تاریخ برای آغاز و پایان دوره است. براون معتقد است کارکرد دوره‌های ادبی بستگی وثیق به این دارد که چگونه حدود آن را تعیین

می‌کنیم: مرزهای دوره همزمانی باشد یا درزمانی؟ قاطع باشد یا مبهم؟ بر پایه عوامل درونی ادبیات باشد یا بیرونی؟ مهارت و استادی یک مورخ، در نظر براون، در بریدن و چگونگی تعیین حد و مرز دوره‌هاست (Brown, 2001: 315).

پیداست که گزینش هریک از دو سویه همزمانی / درزمانی، قاطع / مبهم، عامل درونی / بیرونی عملی انتقادی است. برای مثال، مورخی بر پایه دانش انتقادی موجود یا مطالعات انتقادی خود درمی‌یابد که تغییر هنجارها از یک دوره به دوره دیگر، تدریجی و بسیار نامنظم بوده است. از این رو، مرزهای زمانی دو دوره متوالی را قاطع تعیین نمی‌کند و این مرز را تا حدودی مبهم رها می‌کند. برخی منتقدان اصولاً تغییر ادبی را تدریجی و نامنظم می‌شمارند و از این رو، به مرزهای قاطع میان دوره‌ها قائل نیستند (Schapiro, 1970: 113).

به هر روی، داستانی که قرار است درباره دوره‌ها بگوییم و کارکرد دوره‌ها، از همین عمل انتقادی سرچشمه می‌گیرد:

اگر مرز دوره‌ها قاطع باشد، دوره‌ها کاملاً توصیفی خواهند بود. انقطاع و جدایی کامل دوره‌ها موجب سهولت خواهد بود.

اگر مرز دوره‌ها را در دیالکتیکی‌ترین حالت، با اندکی ابهام و به‌طور ناقص تعیین کنیم، این امر به تحلیل کامل و عمیق شباهت‌ها و تفاوت‌ها کمک می‌کند.

اگر در تعیین حد و مرز دوره‌ها، آنها را به‌عنوان جریان تلقی کنیم، دوره‌ها جنبه توضیحی و تبیینی خواهند داشت (Brown, 2001: 315).

چنانکه در فصل پیش دیدیم، رنه ولک دوره ادبی را برهه‌ای از زمان می‌داند که سلسله‌ای از هنجارها بر آن حاکم است. تشخیص اینکه در برهه‌ای خاص، کدام هنجارهای ویژه حاکم بوده و وجه غالب داشته؟ مربوط به نقد ادبی است. رنه ولک، در ارتباط با این هنجارها، این وظایف را برای منتقد برمی‌شمارد:

باید نشان دهد کدام آثار دوره، گسستن از سنت را به نمایش می‌گذارند؟

باید آثار واقعاً اصیل و نوآورانه را تشخیص دهد.

باید مشخص کند کدام آثار بازگشتی به گذشته دارند و مراحل کهن‌تر تحول ادبی را احیا

می‌کنند؟

باید نشان دهد کدام آثار به‌سادگی سنت پذیرفته‌شده را ادامه می‌دهند؟

باید میان منتقدان، چهره‌های برتر و پیشروانی که راه‌های جدید می‌گشایند، تمایز قائل شود

(Wellek, 1973-4: 3/ 485).

اسپارشات، قائل شدن یک ساختار حدّاقلی / کمینه را برای شناسایی یک فرآیند و تمایز آن از فرآیندهای قبل و بعد ضروری می‌داند. این ساختار کمینه باید یک شرایط ابتدایی، وضعیت پایانی و آنچه را میان این دو روان است، شامل باشد (Sparshott, 1970: 312). منظور او از فرآیند، همان دوره است که برای متمایز شدن از دوره‌های قبل و بعد باید واجد ساختاری حدّاقلی باشد که آغاز، پایان و محتوای میان این دو را شامل گردد. پیداست که تصوّر چنین ساختاری، تنها در پرتو ملاحظات انتقادی میسر خواهد بود.

فتوحی، بحث ارتباط تاریخ ادبی با نقد و نظریه ادبی را در چارچوبی گسترده‌تر بررسی کرده است. مطابق این چارچوب، متون ادبی بر بنیاد نظریه‌های زبان‌شناختی و ادبی مختلف در حوزه‌های نحو‌شناسی، واژه‌شناسی، بلاغت، معنی‌شناسی و نشانه‌شناسی مورد تحلیل کلامی و سبک‌شناختی قرار می‌گیرند و نقد می‌شوند. وقتی میزان نوآوری و تأثیر هر متن تعیین شد، می‌تواند وارد تاریخ ادبی شود و جایگاه خود را در آن بازباید (فتوحی، ۱۳۸۷: ۹۸).

بر این مبنای با تغییرات سریع و بنیادینی که از اوایل قرن بیستم تاکنون در حوزه نقد و نظریه ادبی رخ داده است، تاریخ ادبی باید تاکنون دستخوش تغییرات جدی می‌شده است. اما ردر می‌گوید با وجود تغییرات سریع که در سه دهه پایانی قرن بیستم در نقد ادبی روی داده است، الگوی دوره‌های ادبی بی‌تغییر مانده است. حتی میشل فوکو، سرسخت‌ترین منتقد دوره‌های تاریخی و ادبی سنتی، در تلاش برای بازتفسیر بنیادین فرهنگ اروپا، همه ایده‌های جدید خود را در الگوهای قدیم دوره‌بندی بیان می‌کند. استیون گرین‌بلت و جایلز گان، در کتابی که به مطالعات ادبی انگلیسی‌زبان می‌پردازد، نتیجه می‌گیرند که این مطالعات در دوره تغییرات سریع و گیج‌کننده‌ای قرار دارد. اما چنانکه ردر می‌گوید، این تغییرات در کتاب یادشده در همان چارچوب دوره‌های سنتی عرضه شده‌اند: سده‌های میانه، رنسانس / پیش‌مدرن، قرن هفدهم، قرن هجدهم، دوره رمانتیک، دوره ویکتوریایی، دوره مدرنیسم و مطالعات پست‌مدرن. ردر در پایان نتیجه می‌گیرد که دگرگونی مطالعات ادبی، در شیوه اندیشه ما درباره تاریخ ادبی تأثیر نهاده است (Rehder, 1995: 117- 118).

دشواری‌های دوره‌بندی

مفهوم دوره و عمل دوره‌بندی، یکی از ابزارهای اصلی مطالعات تاریخی است. اما کاربرد این ابزار، دشواری‌های خاص خود را دارد. دوره‌بندی در هر حال، چارچوبی است که مورخ برای

بخش‌بندی تاریخ عمومی یا ادبی به کار می‌برد. این چارچوب، اغلب مصنوعی و موقتی است و نمی‌توان آن را واقعی و دائمی به حساب آورد. همیشه می‌توان انتظار داشت بویژه در تاریخ ادبی، چیزهایی از این چارچوب بیرون بزنند.

در بخش‌های قبلی، به انتقاد فوکو از ناهمخوانی دوره‌بندی‌های مبتنی بر رشد ارگانیک زنده اشاره کردیم. روایتی که اغلب طرح‌های دوره‌بندی از تغییر ادبی عرضه می‌کنند، بسیار هموار، منظم و سراسر است؛ در حالیکه تغییر ادبی واقعی، غالباً ناهموار و نامنظم روی می‌دهد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین دشواری دوره‌بندی، یافتن الگو و چارچوبی انعطاف‌پذیر است که بتواند تغییر ادبی را با همه فراز و نشیب‌های آن بازنمایی کند. این بدان معناست که ما به انگاره‌ای نیاز داریم که تغییر ادبی را نه در نمایی تک‌بعدی، بلکه در جریانی ذوابعاد نشان دهد. فراهم کردن چنین انگاره‌ای، شاید برای برخی دوره‌های پیشین، ممتنع باشد. فردریک جیمسون، منتقد مارکسیست، این دشواری دوره‌بندی را مشکل در زمانی بازنمایی تاریخ می‌خواند؛ الگویی خطی برای بازنمایی توالی دوره‌ها، مرحله‌ها و لحظه‌ها (Besserman, 1996: 4). صورت‌بندی این توالی در نهان، همواره در بردارنده داستانها و روایت‌هایی است؛ روایت‌هایی که به هر دوره بر حسب جایگاه آن در این روایت‌ها، معنا و مفهوم می‌بخشد.

دشواری دیگر وقتی بروز می‌کند که مورخ یا منتقد ادبی، در تلاش برای یافتن هنجارهای غالب مشترک در یک دوره، با آثاری مواجه می‌شود که تفاوت‌های عمده‌ای با یکدیگر دارند و جستن هنجارهایی مشترک میان آنها عملاً بی‌بهره است (Vendler, 1996: 233). این امر در مورد نویسندگان و شاعرانی که سبکی کاملاً متفاوت با سبک غالب دوره دارند نیز صادق است. اغلب مورخان ادبی، با چنین ادیبانی به‌گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی در زمان و مکان نادرست زندگی می‌کنند. این همان چیزی است که فردریک جیمسون، آن را مشکل همزمانی بازنمایی تاریخ می‌خواند. مورخ ادبی، اغلب طرحی از دوره عرضه می‌دارد که در آن همه چیز منسجم و یکدست است و خواننده با یک نظام کلی منسجم یا برداشتی ایدئال / آرمانی از دوره مواجه می‌شود (Besserman, 1996: 4).

اغلب تاریخ‌های ادبی، در پی روایت تاریخ ادبیات، به‌مثابه پدیده‌ای واحد هستند. آنچه در چنین روایت‌هایی تولید اشکال می‌کند، تفاوت زمان و شیوه تکامل انواع مختلف ادبی است. تردیدی نیست که سیر تحول رمان و شعر با هم تفاوت‌های بسیار دارد. در این‌گونه تاریخ‌های ادبی، معمولاً یکی از انواع ادبی اصل قرار می‌گیرد و سایر انواع در سایه آن جای می‌گیرند؛ برای

مثال، در اغلب تاریخ‌های ادبی فارسی، این سیر تحوّل شعر است که اساس روایت را تشکیل می‌دهد و نثر در پایه‌ای فروتر و در سایه شعر قرار گرفته است.

ادبیاتی که در یک زبان ولی در مکانهای مختلف خلق می‌شود، از حیث سیر تکامل با یکدیگر تفاوت‌هایی دارد. وندلر از این امر به تفاوت زمانی تحوّل ادبیات‌ها تعبیر می‌کند. برای مثال، ادبیاتی که در دوره ویکتوریایی در امریکا خلق شده، با ویژگی‌های ادبیات رمانتیک همخوانی دارد (Vendler, 1996: 233).

پراکندگی مراکز ادبی، یکی از دشواری‌های دوره‌بندی است. وقتی اشعار و نوشته‌های ادبی را گروه کوچکی از شاعران و نویسندگان پدید می‌آورند که همگی به یک دربار وابسته‌اند، دوره‌بندی چندان دشوار نیست. اما وقتی مراکز ادبی پراکنده و قلمرو جغرافیایی کاربرد ادبی یک زبان گسترده باشد، کار دوره‌بندی بسیار دشوارتر است. این درباره ادبیات فارسی صادق است. ادبیات فارسی روزگاری در گستره‌ای جغرافیایی از هند تا قلمرو امپراتوری عثمانی رواج داشته است. بویژه آنکه به نظر بسیاری از مورخان و منتقدان ادبی، در یک برهه زمانی شعری که در هند سروده می‌شده، سبک غالب بوده است. روشن است که دوره‌بندی ادبیات فارسی با این ملاحظات امری دشواری است.

منتقدان یا مورخان ادبی در مواجهه با دشواری‌های دوره‌بندی و نقدهایی که بر مفهوم دوره و اعمال دوره‌بندی وارد شده است، اغلب از دوره‌بندی‌های خود رضایت کامل ندارند. لئونارد اُر، در مقاله‌ای نشان داده است چگونه نظریه‌پردازان و مورخان ادبی و نیز ویراستاران شناخت‌نامه‌های ادبی، الگوهای متناقض بسیاری برای دوره‌بندی ادبی مطرح کرده‌اند، در حالیکه همزمان تردید خود را درباره گروه‌بندی‌هایی که خود ساخته‌اند، بیان کرده‌اند (Ort, 2005: 1-7). رنه ولک، سرشناس‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌پرداز و مدافع دوره‌بندی، خود نیز چندان با دوره‌بندی راحت نیست. براون می‌گوید هر گزاره‌ای که ولک درباره دوره‌ها بیان می‌کند، هم تدافعی است هم مشروط. به نظر او، اینکه در نسخه نهایی کتاب *نظریه ادبیات*، دوره‌بندی آخرین موضوع بحث است، هم نشان از بلندپروازی ولک در دفاع از این مفهوم مورد انتقاد دارد و هم نشان می‌دهد این بحث، تا چه اندازه مایه زحمت و دردسر ولک بوده است (Brown, 2001: 310-11).

کارکردهای دوره‌بندی

پرسش این است که دوره‌بندی چه کارکردهایی دارد که هیچ مفهوم دیگری نتوانسته جای آن را

در مطالعات تاریخی ادبیات بگیرد؟ به‌گونه‌ای که حتی منتقدان این مفهوم، در نهایت به سودمندی و ضرورت آن اشاره کرده‌اند. کارکردهایی که برای دوره‌بندی ذکر شده است، اغلب جنبه تدافعی دارد و در برابر انتقادهایی بیان شده که دوره‌بندی را عملی ناقص پویایی تاریخ و بی‌ربط با جریان آن شمرده‌اند.

براون، دوره‌ها را فصل‌های تاریخ می‌داند: هیچ‌کس مجبور نیست تاریخ بنویسد، اما اگر قرار است تاریخ بنویسیم، این تاریخ باید بخش‌های خودش را داشته باشد. با این حال، براون ما را به این نکته توجه می‌دهد که فصل‌بندی کتاب و نام‌گذاری آن ممکن است آزارنده و ضعیف باشد؛ اموری که ممکن است در دوره‌بندی هم روی دهد (Brown, 2001: 310).

تاریخ - زندگی نوع بشر در طول زمان - یک پیوستار است و بخش‌بندی‌های زمان تاریخی، زاده ذهن بشر است. به نظر گرهارد، ذهن تنها از این طریق می‌تواند گذشته را ارزیابی کند و جای زمان حال را در طول جریان تاریخ معین کند (Gerhard, 1973-4: 3/ 476).

بندتو کروچه، اندیشیدن به تاریخ را مستلزم تقسیم آن به دوره‌ها می‌داند. اندیشه نوعی ارگانیسم (موجود زنده)، دیالکتیک و نمایش (drama) است و به تعبیر دقیق دوره‌ها، آغازها، اواسط، پایانها و تمام دیگر درنگ‌های ایدئالی را که نمایش ایجاب و اقتضا می‌کند، داراست. این درنگ‌ها ایدئال هستند و از این رو، از اندیشه تفکیک‌ناپذیرند و با آن یکی هستند؛ هم‌چنانکه سایه با بدن یکی است، صدا با سکوت (Croce, 1921: 112).

براون با کروچه هم‌آواست وقتی می‌گوید: بدون گروه‌بندی‌هایی چون دوره‌ها نه اندیشه‌ای می‌تواند بود و نه فراتر رفتن از واقعیت محض به‌سوی فهمیدن. دوره‌ها آرامش ما را به هم می‌زنند تا به تاریخ زندگی بخشند (Brown, 2001: 312).

پترسون می‌گوید بدون دوره‌بندی نمی‌توان مطالعه تاریخی کرد. او به دیدگاه ولک و وارن استناد می‌کند که مفهوم دوره را قطعاً یکی از ابزارهای اصلی دانش تاریخی می‌شمارند و سپس به استدلال جیمسون اشاره دارد که «اگر چیزی مثل دوره نمی‌بود، چیزی مثل تاریخ هم وجود نمی‌داشت» (Patterson, 1996: 52).

جیمسون با وجود انتقاد شدیدی که از دوره‌بندی می‌کند، کاربرد مفهوم دوره تاریخی یا فرهنگی را بالقوه سودمند می‌داند (Besserman, 1996: 3). او در کتابی، پست‌مدرنیسم را به‌عنوان یک فرضیه دوره‌بندی‌کننده مطرح و در نتیجه‌گیری کتاب، از دوره‌بندی به‌عنوان امری خطیر در جمع‌بندی دفاع می‌کند. مسئله ایده جمع‌بندی‌کننده یا دوره‌بندی در نظر جیمسون، باید

شامل بررسی و تحقیق دربارهٔ امکان‌پذیری شرایط تاریخی دوره باشد نه واقعیت، محتوا یا اعتبار آن (Brown, 2001: 311-2).

از نظر او، بدون مرزهای دوره که نقاط تفاوت زمانی را مشخص می‌کنند، درک یا بیان تغییر تاریخی ناممکن است (Summit and Wallace, 2007: 447). مفاهیم تفاوت نیز تنها می‌توانند در ارتباط با مفاهیم خاص تاریخی غالب درک شوند. استثناها تنها هنگامی می‌توانند وجود داشته باشند یا درک شوند که با چارچوب ساختاری آنچه نرم و هنجار شمرده می‌شود، مرتبط و مقایسه گردند. جیمسون معتقد است نوعی سوءتعبیر درباب دوره‌بندی وجود دارد و همین امر سبب‌ساز انتقاد از آن شده است. مطابق این سوءتعبیر، دوره را «سبک یا شیوه فکر یا عمل فراگیر و مشترک» می‌شمارند، در حالیکه به نظر جیمسون، دوره به معنای «اشتراک در موقعیت مادی/ عینی است که در آن، طیف کاملی از پاسخ‌های متنوع و نوآوری‌های خلاقانه امکان‌پذیر است؛ آن هم تنها درون محدوده‌های آن موقعیت» (Toulouse, 2000: 139).

راسل برمن، بیانی دیگر از همین استدلال به دست داده است: اصرار بر چارچوب‌های دوره‌ای بر گرد چند پدیده، حاکی از این است که هم‌روزگاری آنها برای فهم این پدیده‌ها اهمیت تعیین‌کننده دارد. این ادعا خاص آثار ادبی نیست. برای مثال، قضاوت‌های دادگاهی در دوره‌ای خاص، با وجود ویژگی‌های یگانه‌ای که هر پرونده قضایی دارد، می‌تواند واجد ویژگی‌های مشخص مشترکی تلقی شود. قرار گرفتن تحت نظام خاص اداری و اشتراک در شرایط اجتماعی و فرهنگی، می‌تواند گروه‌بندی دوره‌ای را موجه جلوه دهد (Berman, 2001: 321).

فالور بر آن است که وقتی دربارهٔ ادبیات و هنر می‌اندیشیم، کاربرد مفاهیم عام اجتناب‌ناپذیر است. طبقه‌بندی نیز تقریباً در همهٔ امور انسانی در کار است. او طبقه‌بندی‌ها را به دو دستهٔ طبیعی و مصنوعی تقسیم می‌کند و به وجود طبقه‌بندی‌های طبیعی باور دارد. از این روست که دوره‌بندی را چیزی بیش از سهولت مرتبط با طبقه‌بندی می‌داند. او می‌گوید مفاهیم دوره، حتی اگر به صورت دلبخواهی و تغییرپذیر نیز عرضه شود، ممکن است نیروی ثابت و منسجم ایده‌های سامان‌بخش را به گونه‌ای وارد محاسبه کند که با واقعیت طبیعی هماهنگ باشد (Fowler, 1972: 488).

اسپارشات دو کارکرد متفاوت برای دوره‌بندی قائل است: نخست ایجاد سهولت برای تدریس، سازمان‌دهی و ساده‌سازی، و دیگر روشن ساختن موضوع (Sparshott, 1970: 321). دوره‌بندی به ما امکان می‌دهد با سایر موضوعات و رویدادهای تاریخی که مانند موضوع خودمان

یعنی ادبیات در زمان و مکان مرتب شده‌اند، تعامل کنیم. این امر، به شرح و توضیح ادبیات در آن زمان و مکان کمک می‌کند.

هیلیس میلر نیز مانند اسپارشات بر سهولتی که دوره‌بندی در زمینه‌های مشابه ایجاد می‌کند، تأکید دارد: این فرض که همه آثار یک زمان مفروض می‌توانند زیر یک عنوان واحد گرد آیند و متحد شوند، کمابیش به‌عنوان وسیله‌ای برای سازمان‌دهی دانش و تدریس در ادبیات و سایر علوم انسانی ضروری به نظر می‌رسد. حتی اگر اعتقاد به دوره‌بندی مانند اعتقاد به توالی تبارشناختی در تاریخ یا اعتقاد به مجموعه‌ای از داستانهای زبانی مبتنی بر صناعت در سخن باشد، به نظر می‌رسد بدون این اعتقاد نمی‌توانیم کار کنیم. ذهن بشری یا دست‌کم ذهن دانشگاهی وقتی با حجم عظیمی از آثار هنری، ادبی و موسیقایی که در یک دوره مفروض تولید شده‌اند روبه‌رو می‌شود، نمی‌تواند از طبقه‌بندی این آثار زیر یک نام وحدت‌بخش خودداری کند. انجام این کار، بخشی اساسی از مأموریت دانشگاهی برای یافتن دلیل برای همه چیز و توجیه هر چیز با دلیل آن است (Hillis Miller, 1996: 199-200).

درست است که دوره‌بندی امری قراردادی است، اما یکسره دلخواهی و خالی از فایده نیست. دوره‌بندی، ابزاری برای طبقه‌بندی تاریخ و مرتب ساختن موضوعات تاریخی است و با گروه‌بندی‌ها و تقسیم‌بندی‌هایی که شباهت‌ها و تفاوت‌های مهم را آشکارتر توضیح می‌دهد. خطی از توسعه و پیشرفت را مشاهده‌پذیر می‌سازد. دوره‌ها برای درک پویایی و تحرک تغییر تاریخی در طول زمان ضروری‌اند.

گذشته از توسعه و پیشرفت، تفاوت‌ها نیز در دوره‌بندی آشکار می‌شوند. سبک دوره متجانس و ایده آلی که حاصل عمل دوره‌بندی است، امکان سنجش و مقایسه سبک‌های متقابل بویژه سبک‌های شخصی را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، دوره‌بندی فضایل و هنرهای ادبی نویسندگان خاص را آشکار می‌سازد و به پیداتر شدن تفاوت-مقیاسی که آثار ادبی با آن ارزیابی می‌شود- کمک می‌کند (Brown, 2001: 312-6).

دیوید پرکینز ضمن اذعان به ضرورت دوره‌ها به‌عنوان فرض‌ها و داستان‌هایی مورد نیاز، برای دوره‌بندی کارکردی سلبی قائل است. او معتقد است ما به مفهوم یک دوره منسجم و یکپارچه (unified) نیازمندیم تا بتوانیم آن را رد کنیم و در مقابل، فردیت/ خاص بودن (particularity)، تفاوت مکانی، ناهمگنی و عدم تجانس، نوسان و فراز و نشیب، گسست و کشمکش را آشکار سازیم؛ موضوعاتی که به زعم پرکینز، مقولات مورد ترجیح ما برای فهم کردن هر لحظه از گذشته است (Ibid: 311).

در هر دوره‌بندی، خطوطی زمانی برای بخش‌بندی وجود دارد. ویلیامز معتقد است سودمندی چنین خطوطی از ماهیت تجربی آنان سرچشمه می‌گیرد. چون اگر آنها را به‌عنوان تابلوهایی راهنما در طول مسیر زمان در نظر آوریم که به سادگی می‌توان حذفشان کرد یا تغییرشان داد، دوره‌بندی خود زمینه‌ساز نقد خواهد بود. زیرا مورخان مجبور خواهند بود از خطوط زمانی که برگزیده‌اند دفاع کنند و بدین سان، انگیزه‌های مناسب برای عرضه ایده‌های جدید فراهم خواهد شد. پویایی و سرزندگی مطالعات تاریخی، در گرو اصلاح و بازبینی دائم بر اثر کشف‌های پژوهشی و نیز پیشنهادهایی است که رویکردهای جدید دوره‌بندی عرضه می‌دارند (Reinhard, 1997: 281).

دوره‌بندی، تحلیل تاریخی را با بافت موضوع مورد نظر مرتبط می‌سازد. برای مثال، بدون در نظر گرفتن بافت موضوع، درون یک چشم‌انداز وسیع روابط تاریخی، نمی‌توان مفهوم و اهمیت مدرنیته‌های اواخر قرن نوزدهم را درک کرد (Price, 2006: 170).

برای برخی از منتقدان ادبی، بویژه پیروان مکتب زیبایی‌شناسی دریافت (rezeptionsästhetik)، راه رسیدن به اثر یا مؤلف از چشم‌انداز دوره‌ها می‌گذرد. در این مکتب، بخش‌بندی ادبیات امکان دریافت را فراهم می‌سازد و نظم می‌دهد. از این رو، مرتبط ساختن یک اثر با دوره‌ای که در آن نوشته شده، در اساس بخشی از خوانش آن اثر است. چنانکه برمن اشاره می‌کند، اهمیتی که این مکتب برای دوره یا بافت تاریخی یک اثر قائل می‌شود، چنان است که آن را شکل‌دهنده خوانش اثر می‌دانند (Berman, 2001: 317).

پیش‌فرض‌های ما درباره دوره، وقتی قرار است اثری مربوط به آن را بخوانیم، افق انتظارات آن دوره را فراهم می‌کند (Hillis Miller, 1996: 197). ما نیاز داریم برای خوانش اثر، افق انتظارات یک دوره متقدم را در افق انتظارات خود (به‌عنوان خواننده اثر) ادغام کنیم و این یکی از مؤلفه‌های اساسی خوانش یک اثر در زمانی دور از دوره آفرینش آن است.

هر عصری، بر اساس آگاهی و شناخت خود، افق فکر خاص خود را دارد و از این رو، از پدیده‌های پیرامون خود انتظارات خاصی دارد. به همین منوال، از اثر ادبی هم در این افق، انتظارات ویژه‌ای هست که از آن به افق انتظارات تعبیر می‌شود (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

دوره‌بندی به خوانندگان اثر ادبی کمک می‌کند به افق انتظارات دوره‌ای که اثر در آن خلق شده، دست یابند و با تلفیق آن با افق انتظارات معاصر، به خوانش اثر توفیق یابند؛ خوانشی که مؤلفه‌های خود را از شرایط و اصول فرهنگی و اجتماعی عصر خلق اثر و روزگار خوانش آن می‌گیرد. در واقع، نظریه زیبایی‌شناسی دریافت، کارکردی هرمنوتیکی برای دوره‌ها قائل است. دوره‌ها در قلمرو پویای زمان حال، تصویری دگرگون‌شونده از گذشته فراهم می‌کنند.

رابطه ردر با ذکر مقدمه‌ای در زبانهای تفکر دوره‌ای در مطالعات ادبی و بنیاد غیرمنطقی و نامعقول آن، کارکردی روان‌شناختی برای دوره‌بندی قائل شده است. به اعتقاد او، نیاز به دوره‌بندی، نوعی دفاع از خود در برابر ترس از تغییر و مرگ است. زمان، ابداع انسان و تلاشی برای مدیریت کردن تغییر است. تغییر سریع از هر نوع که باشد، گیج‌کننده است. پایان همه تغییرها نیز مرگ است. انسان نمی‌خواهد درباره تباهی خود فکر کند. از این رو، برای تثبیت کردن و سازمان دادن تغییر در این جهان دگرشونده، زمان را «هستی» (موجود) تصور می‌کند و برای بیشینه کردن پندار کنترل زمان، آن را به بخش‌هایی تقسیم می‌کنیم: گذشته، حال، آینده، ثانیه‌ها، دقیقه‌ها، ساعت‌ها، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها، سال‌ها، دهه‌ها، قرن‌ها، هزاره‌ها، دوره‌های زمین‌شناسی و تاریخی. ما زمان را بخش‌بندی و بر آن مسلط می‌شویم (Rehder, 1995: 120).

این استدلال روان‌شناختی البته ایراداتی دارد. ردر که در اصل مخالف مفهوم دوره و عمل دوره‌بندی است، آشکارا در بخش‌هایی از استدلال خود، تغییرات چرخه‌ای و نوشتن ادوار را نادیده می‌گیرد. بسیاری از این بخش‌ها، مانند توالی شب و روز یا نوشتن چرخه‌ای سال‌ها و فصل‌ها، طبیعی است نه تحمیل انسان. دست‌کم نمی‌توان دوره‌های تاریخی و این‌گونه بخش‌های طبیعی زمان را یکسان تلقی کرد.

اما به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین کارکردهای دوره‌بندی آن است که حوزه‌هایی محدود و حفاظت‌شده ایجاد می‌کند که می‌توان در آن، با کنار گذاشتن پیچیدگی‌های تغییر تاریخی، با سهولت بیشتر کار تحلیلی کرد. به بیان دیگر، دوره‌بندی راهی برای محدود و کنترل کردن پرسش‌ها، مسائل و تحلیل‌هاست. این درست مانند کار کردن در شرایط آزمایشگاهی و کنترل شده است.

منابع

- بوئر، گتورگ. (۱۳۸۵). « دوره ». فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها. ویرایش فیلیپ پی. واینر. ج ۲. تهران: انتشارات سعادت. صص ۱۲۶۱-۱۲۶۸.
- تودورف، تزوتان. (۱۳۷۳). «تاریخ ادبیات». ترجمه محمد نبوی. فصلنامه سیمرغ. دوره جدید، سال یکم، شماره دوم (پاییز).
- فتوحی، محمود. (۱۳۸۷). نظریه تاریخ ادبیات: با بررسی انتقادی تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران. تهران: سخن.
- ولک، رنه و وارن، آستین. (۱۳۷۳). نظریه ادبیات. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- Berman, Russel A. (2001). "Politics : Divide and Rule". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62, No 4 (December). pp. 317- 330.

- Besserman, Lawrence. (1996). "The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 3-27.
- Brown, Marshall. (2001). "Periodization and Resistances". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62, No. 4 (December). pp. 309- 316.
- Croce, Benedetto. (1921). *Theory and History of Historiography*. Translated by Douglas Ainslie. London: George G. Harrap & co. Ltd.
- Foucault, Michel. (1984). "Truth and Power". *The Foucault Reader*. ed. by Paul Rabinow. New York: Pantheon Books. pp. 51 – 75.
- Fowler, Alastair. (1972). "Periodization and Interart Analogies". *New Literary History*. Vol. 3, No. 3 (Spring). pp. 487- 509.
- Gerhard, Dietrich. (1973). "Periodization in History". *Dictionary of the History of Ideas*. Vol. 3. New York: Charles Scribner's Sons, pp. 476-481.
- Germino, Dante. (1970). "Modernity in Western Political Thought". *New Literary History*. Vol. 1, No 2. A Symposium on Periods (Winter). pp. 293 – 310.
- Griffin, Robert J. (1996). "A Critique of Romantic Periodization". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 133 – 146.
- Griffin, Robert J. (2001). "The Age of " The Age of " Is Over : Johnson and New Versions of the Late Eighteenth Century". *MLQ: Modern Language Quarterly*. Vol. 62, No. 4 (December). pp. 377 – 391.
- Hillis Miller, J. (1996). "Reading and Periodization : Wallace Stevens' The Idea of Order at Key West". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 197 – 215.
- Llewellyn, Nigel. (1997). "The History of Western Art History". *Companion to Historiography*. ed. by Michael Bentley. London & New York : Routledge. pp. 828- 848.
- Lodge, David. (1979). "Historicism and Literary History: Mapping the Modern Period". *New Literary History*. Vol. 10, No. 3 (Spring). pp. 547 – 555.
- McGann, Jerome J. (1996). "Rethinking Romanticism". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 161 – 178.
- Orr, Leonard. (2005). "Modernism and the Issue of Periodization". *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 7.1: <http://docs.lib.purdue.edu/clcweb/vol7/iss1/3>.
- Patterson, Lee. (1996). "The Place of the Modern in the Late Middle Ages". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 51-66.
- Postlewait, Thomas. (1988). "The Criteria for Periodization of Theatre History". *Theatre Journal*. Vol. 40, No. 3. Perspectives in Theatre History. (October). pp. 299 – 318.
- Price, Richard. (2006). "Response". *Journal of Victorian Culture*. Vol. 11, No. 1. (Spring). pp. 168 – 179.
- Rehder, Robert. (1995). "Periodization and the Theory of Literary History". *Colloquium Helveticum: Cahiers Suisses de Littérature Comparée* 22. pp. 117-36.
- Reinhard, Wolfgang. (1997). "The Idea of Early Modern History". *Companion to Historiography*. ed. by Michael Bentley. London & New York : Routledge. pp. 281-292.
- Scaglione, Aldo. (1996). "The Periodization of the Renaissance and the Question of Mannerism". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 96 – 106.
- Schapiro, M., Janson, H. W. and Gombrich, E. H. (1970). "Criteria of Periodization in the History of European Art". *New Literary History*. Vol. 1, No 2. A Symposium on Periods (Winter). pp. 113 – 125.

- Sparshott, F. E. (1970). "Notes on the Articulation of Time". *New Literary History*. Vol. 1, No 2. A Symposium on Periods (Winter). pp. 311 – 334.
- Summit, J. and Wallace, D. (2007). "Rethinking Periodization". *Journal of Medieval and Early Modern Studies*. Vol. 37, No. 3. (Fall). pp. 447 – 452.
- Toulouse, Teresa A. (2000). " "American Puritanism" and Mary White Rowlandson's Narrative". *Challenging Boundaries : Gender and Periodization*. ed. by Joyce W. Warren and Margarete Dickie. Athens and London: The University of Georgia Press. pp. 137 – 158.
- Trickett, Rachel. (1970). "The difficulties of Defining and Categorizing in the Augustan Period". *New Literary History*. Vol. 1, No 2. A Symposium on Periods (Winter). pp. 163 – 179.
- Vendler, Helen. (1996). "Periodizing Modern American Poetry". *The Challenge of Periodization : Old Paradigms and New Perspectives*. ed. by Lawrence Besserman, New York and London : Garland Publishing, Inc. pp. 233 – 244.
- Warren, Joyce W. (2000). "The Challenge of Women's Periods". *Challenging Boundaries : Gender and Periodization*. ed. by Joyce W. Warren and Margarete Dickie. Athens and London: The University of Georgia Press. pp. ix – xxiv.
- Wellek, René. (1973-4). "Periodization in Literary History". *Dictionary of the History of Ideas*. Vol. 3. New York : Charles Scribner's Sons. pp. 481-487.
- Wellek, René. (1973-4). "Evolution in Literature". *Dictionary of the History of Ideas*. Vol. 2. New York : Charles Scribner's Sons. pp. 169-174.